نگاهی به جایگاه ادبی و فکری یک شاعر معاصر ایران

نویسنده: دکتر کیومرث آرزومند

تاریخ انتشار: 16 Khordad 2585 باستانی برابر با June 6, 2026 میلادی



نعمت آزرم (م. آزرم)؛ شاعرِ تاریخ، تبعید و «نه» گفتن، در تبعید ۴۴ ساله در کذشت.

در تاریخ ادبیات معاصر ایران، برخی شاعران نه‌تنها با زبان شعر، بلکه با نحوهٔ زیستن خود نیز به بخشی از حافظهٔ فرهنگی یک ملت بدل می‌شوند. نعمت آزرم، متخلص به م. آزرم، از همین شمار است؛ شاعری که شعر، سیاست، تاریخ و تبعید در زندگی و آثارش به‌گونه‌ای درهم تنیده‌اند که تفکیک آنها از یکدیگر تقریباً ناممکن است. او به نسلی تعلق داشت که قرن بیستم ایران را با همهٔ امیدها، شکست‌ها، انقلاب‌ها و سرکوب‌هایش تجربه کرد و این تجربهٔ زیسته را به مادهٔ اصلی شعر خود بدل ساخت.

م. آزرم را می‌توان در زمرهٔ شاعرانی دانست که شعر را نه صرفاً عرصهٔ زیبایی‌شناسی، بلکه قلمرو مسئولیت تاریخی می‌دانستند. در این معنا، او به سنتی دیرپا در ادبیات فارسی تعلق دارد؛ سنتی که از ناصرخسرو تا ملک‌الشعرای بهار امتداد یافته و شاعر را «شاهد زمانه» تعریف کرده است. شعر برای آزرم نه پناهگاهی فردی، بلکه شیوه‌ای برای گواهی دادن بود — گواهی در برابر فراموشی.

از حیث جایگاه ادبی، آزرم به نسل پس از نیما تعلق داشت؛ نسلی که پروژهٔ نوسازی شعر فارسی را از سطح فرم به سطح مخاطب گسترش داد. اگر نیما افق تازه‌ای گشود و شاملو زبان شعر نو را به قدرتی اجتماعی بدل کرد، آزرم در

میانهٔ این جریان، نقشی میانجی ایفا کرد. از همین رو احمد شاملو او را «واسطهٔ نیما برای توده‌های وسیع‌تر مردم» خوانده بود. این توصیف، به‌خوبی نشان می‌دهد که شعر او نه در برج عاج روشنفکری، بلکه در میدان تجربهٔ جمعی شکل می‌گرفت.

کارنامهٔ شعری او، از دفتر «سحوری» در دههٔ چهل تا مجموعه‌های متأخر — در واقع نوعی روایت شاعرانه از حدود نیم‌قرن تاریخ ایران است. در این آثار، سه محور مضمونی بیش از همه برجسته‌اند: وطن، آزادی و حافظهٔ تاریخی.

نخست، وطن؛ اما نه به معنای صرفاً جغرافیایی آن. ایران در شعر آزرم مفهومی عاطفی و تمدنی است، نوعی تداوم تاریخی که از اسطوره تا اکنون امتداد دارد. او به فرهنگی باور داشت که تهاجم‌های پیاپی را تاب آورده و همچنان ایستاده است. این نگاه، شعر او را به نوعی خوش‌بینی تاریخی مجهز می‌کرد؛ خوش‌بینی‌ای که حتی در تبعید نیز فرو نمی‌ریخت.

دوم، آزادی؛ مفهومی که در شعر او نه یک شعار سیاسی، بلکه بنیان اخلاقی انسان است. آزرم به نسلی تعلق داشت که از جنبش ملی شدن نفت تا انقلاب ۵۷، سیاست را با شور آرمان‌خواهانه تجربه کرد. با این حال، اهمیت او در این است که توانست از دل این تجربهٔ پرخطا، به نوعی خودآگاهی انتقادی برسد. سرایش «سوگندنامه» برای خمینی و سپس پشیمانی از آن و نگارش شعر «پادافراه» علیه استبداد دینی، نشانهٔ همین تحول فکری است. در واقع، آزرم از جمله روشنفکرانی بود که «تجربهٔ تاریخی» را جدی گرفت و حاضر شد خطای خود را بازخوانی کند؛ امری که در فرهنگ سیاسی ما چندان رایج نیست.

سوم، تاریخ؛ شاید مهم‌ترین عنصر در جهان شعری او. تاریخ برای آزرم مجموعه‌ای از رویدادهای گذشته نبود، بلکه نیرویی زنده بود که در اکنون ادامه دارد. از همین رو شعرش سرشار از ارجاعات اسطوره‌ای و تاریخی است — از آرش و دماوند تا مصدق — و این ارجاعات نه برای آرایش کلام، بلکه برای ساختن نوعی تداوم معنایی به کار می‌روند. او می‌کوشید نشان دهد که سرنوشت امروز ایران را بدون فهم دیروز نمی‌توان دریافت.

در این میان، غزل «ستارهٔ جاوید» که در ستایش دکتر محمد مصدق سروده است، نمونه‌ای گویا از نگرش تاریخی اوست. در این شعر، مصدق از یک شخصیت سیاسی فراتر می‌رود و به نماد روشنایی بدل می‌شود؛ ستاره‌ای که حتی با فاصله گرفتن در زمان، پرنورتر می‌گردد. چنین تصویری نشان می‌دهد که آزرم تاریخ را نه عرصهٔ داوری‌های زودگذر، بلکه میدان شکل‌گیری الگوهای ماندگار می‌دانست.

از منظر سبکی، زبان او آمیزه‌ای است از صراحت و موسیقی. او پیچیدگی‌های افراطی را برنمی‌تابد و به شفافیت گرایش دارد؛ ویژگی‌ای که احتمالاً در پیوند با نگاه اجتماعی اوست. قالب رباعی در آثارش جایگاهی ویژه دارد، زیرا رباعی به او امکان می‌داد اندیشه‌ای تاریخی یا انتقادی را در فشرده‌ترین شکل بیان کند. در عین حال، استفاده از عناصر اسطوره‌ای نشان می‌دهد که تخیل شاعرانه‌اش همواره در کنار عقل تاریخی حرکت می‌کند.

زندگی شخصی آزرم نیز به‌نوعی ادامهٔ شعر اوست. توقیف آثار، ناگزیر شدن به ترک وطن، از دست دادن همسر در پی تعقیب سیاسی، و مرگ مشکوک فرزندش در تبعید، همگی نشان می‌دهند که تبعید برای او تنها یک موقعیت جغرافیایی نبود، بلکه تجربه‌ای وجودی بود. با این حال، او هرگز به شاعر صرفِ نوستالژی بدل نشد؛ وطن در شعرش بیشتر افقی آینده‌نگر است تا گذشته‌ای ازدست‌رفته.

نقش او در کانون نویسندگان ایران نیز در همین چارچوب قابل فهم است.

کانون، در تاریخ معاصر ایران، یکی از مهم‌ترین نهادهای مقاومت فرهنگی در برابر سانسور بوده است، و حضور آزرم در شمار بنیان‌گذاران و سپس فعالان آن در تبعید، نشان می‌دهد که او آزادی بیان را نه فقط در شعر، بلکه در عمل نیز پی می‌گرفت.

از نظر فکری، آزرم به‌تدریج به این دریافت رسید که استبداد، صرف‌نظر از صورت ایدئولوژیکش، خطری دائمی برای فرهنگ است. نقد او بر گفتمان «ضد امپریالیستی» که به حذف نیروهای دموکراتیک انجامید، نشان‌دهندهٔ نوعی بلوغ سیاسی است؛ بلوغی که حاصل عبور از تجربه‌های پرهزینهٔ قرن بود.
اگر بخواهیم جایگاه او را در یک جمله خلاصه کنیم، می‌توان گفت: م. آزرم شاعر «حافظهٔ بیدار» بود. او به یادآوری باور داشت — یادآوری خطاها، آرمان‌ها و شکست‌ها — زیرا می‌دانست که بزرگ‌ترین خطر برای یک جامعه، نه شکست، بلکه فراموشی است.

مرگ چنین شاعرانی، صرفاً فقدان یک فرد نیست؛ نشانه‌ای است از دور شدن ما از نسلی که تاریخ را با بدن و جان خود تجربه کرده بود. با این حال، شعر دقیقاً برای همین نوشته می‌شود: برای آنکه صدا خاموش نشود.
آزرم از آن دسته شاعرانی بود که معنای سخن آلبر کامو را مجسم کردند: «انسان طغیانگر کسی است که نه می‌گوید.» «نه»ی او، نه از سر انکار صرف، بلکه برای پاسداری از کرامت انسان بود.
شاید بتوان گفت تبعید، سرنوشت جسم او شد، اما وطن در زبانش باقی ماند. و تا زمانی که شعرهایش خوانده شوند، او نیز همچنان در گفت‌وگوی ناتمام تاریخ ایران حضور خواهد داشت.